

تبیین سیاست خارجی روسیه در فبال بحران اوکراین از منظر رئالیسم کلاسیک

قاسم ترابی^۱

محمد رضا صارمی^۲

تاریخ پذیرش ۹۵/۰۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۰۱

چکیده

بحران در اوکراین با برکناری رئیس‌جمهور و فعال شدن دوباره روسیه در عرصه نقش‌آفرینی در مسائل کی‌یف آغاز گردید. غرب، بحران اوکراین را انقلاب و روسیه آن را کودتا نامید. همین تضاد در نگرش، گویای وقوع احتمالی کشمکش‌های جدید میان غرب و روسیه بود. با جدا شدن کریمه از اوکراین و الحاق به روسیه، بزرگترین تنش‌ها میان غرب و مسکو پس از جنگ سرد رخ داد.

مقاله حاضر در پی یافتن پاسخ این سوال است که آیا می‌توان سیاست خارجی روسیه در جریان بحران اوکراین را از منظر رئالیسم کلاسیک بررسی کرد. بنظر می‌رسد که همچنان آموزه‌های رئالیسم کلاسیک در رفتار سیاست خارجی روسیه در فبال بحران اوکراین مشهود است. کم‌توجهی روسیه به سازمان بین‌المللی نظیر سازمان ملل و اتحادیه اروپا، استفاده از ابزار نظامی و گسیل نیرو به مناطق شرقی اوکراین و در نهایت الحاق سرزمینی کریمه، مؤید بهره‌مندی مسکو از آموزه‌های رئالیسم کلاسیک است.

واژگان کلیدی: رئالیسم کلاسیک، سیاست خارجی روسیه، بحران اوکراین و رئالیسم روسی.

^۱ - استادیار گروه روابط بین الملل دانشگاه آزاد همدان، ghasemtoraby@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد همدان، ghasemtoraby@yahoo.com

مقدمه

افزایش تنش‌های داخلی در اوکراین منجر به برکناری رئیس‌جمهور ویکتور یانوکویچ^۳ از جناح طرفدار روسیه و به قدرت رسیدن سیاستمداران طرفدار اروپا در کیف پایتخت اوکراین شد. در پی این تحولات گروهی از روس‌تبارهای اوکراین در مناطق شرقی و جنوبی کشور از جمله کریمه اعتراضاتی را علیه حکومت جدید ترتیب دادند. شبه‌جزیره کریمه که در ساحل دریای سیاه واقع شده بخشی از اوکراین است اما یک جمهوری خودمختار محسوب می‌شود. بسیاری از معترضان که دولت جدید اوکراین را نامشروع و برآمده از یک کودتا می‌دانند، پرچم‌های روسیه را با خود حمل کرده و از ورود نظامیان روسیه استقبال کردند. به گفته سفیر روسیه در سازمان ملل، ویکتور یانوکویچ از ولادیمیر پوتین^۴ درخواست کرده تا برای «برقراری مشروعیت، صلح، قانون، نظم و ثبات و دفاع از مردم اوکراین» از نیروهای مسلح روسیه استفاده کند. ویکتور یانوکویچ مدعی شده که «زندگی و امنیت و حقوق مردم اوکراین بویژه در کریمه مورد تهدید قرار گرفته است».

ورود بخشی از نیروهای روسیه به کریمه، اعتراض ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را بدنیاال داشت. قدرت‌های غربی سرگرم بررسی موضوع بودند که هم‌پرسی کریمه عملاً آنان را در موقعیت انجام شده قرار داد. هنوز اعتراضات به رفتار روسیه ادامه داشت که ولادیمیر پوتین الحاق کریمه به روسیه را امضا کرد. تنش‌ها به همان اندازه که میان غرب و روسیه شدت گرفت، شرق اوکراین و غرب روسیه را نیز با التهاب مواجه کرد. سایر شهرهای شرقی اوکراین نیز محل تنش و جدایی‌طلبی گردید. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا سیاست خارجی روسیه در ماجرای اوکراین را می‌توان در قالب نظریه رئالیسم کلاسیک مورد نقد و بررسی قرار داد؟ ما تلاش نمودیم تا اینگونه فرض نماییم که سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین براساس آموزه‌های رئالیسم کلاسیک جای می‌گیرد.

این مقاله با بهره‌گیری از آموزه‌های رئالیسم کلاسیک سعی در تجزیه و تحلیل رفتار سیاست خارجی روسیه در بحران مذکور دارد. اهمیت کلیدی اوکراین برای غرب و روسیه و اثرگذاری تحولات این کشور بر روابط قدرت‌های بزرگ و نیز سیال بودن موضوع از جمله ضرورت‌های گسترش تحقیقات در این زمینه است. در این مقاله پس از بررسی رئالیسم به عنوان یک مکتب نظری و بیان ویژگی‌های رئالیسم کلاسیک، سیاست خارجی روسیه در دوران ملی‌گراها بررسی می‌شود. در این بررسی ضمن تشریح اصول و محورهای نظری و عملی ملی‌گرایان در عرصه سیاست خارجی در روسیه و تبیین جایگاه اوکراین در این اصول، سیاست خارجی ملی‌گرایان حاکم بر کرملین در برابر

^۳ .Viktor Yanukovich

^۴ .Vladimir Putin

حوادث اوکراین بررسی می‌گردد. در بخش بعدی اقدامات روسیه در قبال بحران اوکراین از نظر رئالیسم کلاسیک تبیین می‌گردد. در نهایت نتیجه‌گیری، ارائه می‌شود.

الف - چهارچوب نظری

رئالیسم بعنوان مکتب نظری غالب روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد و سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل اغلب بعنوان واکنشی در برابر این نظریه انگاشته می‌شود. این نظریه از سوی نظریه‌پردازان مختلفی مورد نقد قرار گرفته است که از نظریه‌های لیبرالی جریان اصلی تا نظریه‌هایی مانند سازهانگاری، نظریه انتقادی، مکتب فرانکفورت و نظریه‌های پست‌مدرن را شامل می‌شود.

در مفروضات واقع‌گرایان، دولت‌ها کنشگران اصلی روابط بین‌الملل هستند؛ اصول اخلاقی جهان‌شمول در مورد دولت‌ها کاربردی ندارند؛ دولت‌ها منافع را بر اساس قدرت محاسبه می‌کنند؛ حقوق و نهادهای بین‌المللی در روابط بین‌الملل نقش چندانی ندارند؛ سیاست توازن قدرت در روابط بین‌الملل برتری دارد؛ نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ دولت‌ها به همدیگر اعتماد و اطمینان کافی ندارند و زور عنصر مفید و کاربردی در روابط بین‌الملل است؛ اصلی‌ترین منفعت دولت بقای آن است (Wohlforth, 2008: 32).

تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از نظریه‌های رئالیستی ارائه شده است. کنت والتز^۵ در تقسیم‌بندی نظریه‌های رئالیستی معتقد است که نظریه‌ها را بر اساس سطح تحلیل می‌توان به سه سطح تقسیم کرد: نظریه‌هایی که علل تحولات بین‌المللی را به ماهیت بشر مربوط می‌دانند؛ نظریه‌هایی که علل تحولات بین‌المللی را به ماهیت دولت مرتبط می‌کنند و در نهایت نظریه سیستمی که سعی دارد تا سیاست بین‌الملل را بر اساس ویژگی‌های ساختار نظام بین‌الملل توضیح دهد (Waltz, 2003: 65).

جان مرشایمر^۶ در اشاره به نظریه‌های مختلف رئالیستی معتقد است که اگرچه نظریه‌های رئالیستی بسیاری وجود دارد که به جنبه‌های مختلف قدرت می‌پردازند، در این میان دو نظریه در صدر قرار می‌گیرند: رئالیسم فطری بشر یا رئالیسم کلاسیک که در کتاب «سیاست میان ملت‌ها» هانس مورگنتا^۷ بدان اشاره شده و رئالیسم تدافعی که عمدتاً در کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل» کنت والتز به شکلی اساسی ارائه شده است. وی سپس نظریه رئالیسم تهاجمی خود را بعنوان یکی دیگر از نظریه‌های رئالیستی مهم و متمایز از دو نظریه نخست مطرح می‌کند. جان مرشایمر مبنای تقسیم‌بندی خود را دو نکته عمده رئالیست‌ها قرار می‌دهد: یکی انگیزه دولت‌ها جهت رقابت برای قدرت و دیگری میزان قدرتی که دولت‌ها در پی کسب آن هستند. بر این اساس وی قائل به سه رویکرد رئالیسم فطری بشر، رئالیسم تدافعی با محوریت نظریه کنت والتز و رئالیسم تهاجمی است که خود وی ارائه می‌دهد (Mearsheimer, 2001: 22).

^۵. Kenneth Waltz

^۶. John Mrshaymr

^۷. Hans Morgenthau

با توجه به اینکه در طبقه‌بندی نظریه‌های رئالیستی، هریک از اندیشمندان یا پژوهشگران بر اساس دیدگاه‌ها یا مسائل خاص مورد نظر خود عمل می‌کنند؛ در طبقه‌بندی نظریه‌های رئالیستی در نوشتاری مربوط به سیاست خارجی می‌توان در یک تقسیم‌بندی به نظریه‌های رئالیسم کلاسیک، رئالیسم ساختارگرا و رئالیسم نوکلاسیک اشاره کرد (اسدی، ۱۳۸۹: ۵۶).

واقع‌گرایی در شکل کلاسیک آن در اثر توسیدید^۸ (جنگ پلوپونز) منعکس شده است. در عصر مدرن در اروپا نیکولو ماکیاولی^۹ (شاهزاده)، کارل فون کلازویتز^{۱۰} (درباره جنگ)، توماس هابز^{۱۱} (لویاتان)، لئوپولد رنک^{۱۲} (اولویت سیاست خارجی)، فردریک ماینک^{۱۳} (دلیل وجود دولت)، و در ایالات متحده آمریکا افرادی مانند هنری کیسینجر^{۱۴}، هانس مورگنتا، جرج کنان^{۱۵} و در شرق منسیوس^{۱۶}، شون دزو و کاتیلینا^{۱۷} به بحث پرداختند (قوام، ۱۳۸۴: ۷۶-۷۹).

در این نگرش، تلاش برای تغییر جهان، ساخت انسانی طراز نوین و بطور کلی، حرکت یا اندیشه هنجاری، غیرقابل توجیه است. بر اساس این مفروضات ریمون آرون^{۱۸} و کالین هی^{۱۹}، معتقدند چهار مفهوم امنیت، حاکمیت، منافع ملی و سیاست قدرت، در نگاه رئالیستی، اهمیت بی‌نظیری دارند. امنیت فیزیکی که امروزه از آن به امنیت سخت‌افزاری تعبیر می‌شود، در نگرش رئالیست‌های کلاسیک مانند نیکولو ماکیاولی، توماس هابز، هانس مورگنتا و ای.اچ.کار^{۲۰}، از مفاهیم کلیدی بشمار می‌آید. وجه فیزیکی امنیت که به عناصری مانند تمامیت ارضی، تعداد جمعیت قابل بسیج، سلاح‌های تهاجمی و دفاعی، منابع و عوارض طبیعی زمین، تأسیسات و تجهیزات غیرنظامی قابل تبدیل و بالاخره عمق استراتژیک، آنقدر در نظر رئالیست‌ها اهمیت داشت که حتی نئورئالیست‌ها هم از اهمیت آنها اغماض نکرده‌اند (نصری، ۱۳۸۶: ۲۲).

معمولاً به تفکر رئالیستی از زمان توسیدید تا اواسط جنگ سرد یعنی قبل از ارائه نظریه رئالیسم ساختارگرای کنت والتز، رئالیسم کلاسیک اطلاق می‌شود. رئالیسم کلاسیک، بر مبنای ماهیت قدرت‌طلب و شرور انسان و ویژگی دولت به تحلیل سیاست و بخصوص سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌پردازد. بعبارت دیگر در این نظریه ماهیت قدرت‌طلب و شرور انسان و دولت جویای منافع ملی متغیرهای اصلی

8 .Thucydides

9 .Niccolo Machiavelli

10 .Carl von Clausewitz

11 .Thomas Hobbes

12 .Lyvpvldrnk

13 .Frederick Maynk

14 .Henry Kissinger

15 .George Kennan

16 .Mencius

17 .Sean dose Vkatylyna

18 .Raymond Aron

19 .Colin Hay

20 .E.H.Carr

محسوب می‌شوند که شکل‌دهنده متغیر وابسته پژوهش حاضر یعنی سیاست خارجی محسوب می‌شوند. این مسئله نکته تمایز اصلی رئالیست‌های کلاسیک از رئالیست‌های ساختارگرا است که علت تلاش دولت‌ها برای کسب قدرت در عرصه سیاست خارجی را ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل یا همان عوامل سیستمی می‌دانند. این مسئله بخصوص در نظریه هانس مورگنتا (سیاست میان ملت‌ها) بصورت آشکار بیان شده است و اغلب نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک نیز کمابیش در این چهارچوب به تحلیل سیاست خارجی کشورها پرداخته‌اند.

کنت والتز در سال ۱۹۷۹ رئالیسم ساختاری (نورئالیسم) را ارائه داد. گرچه رئالیسم نیز با تأکید بر اجتناب‌ناپذیر بودن جنگ و موقتی بودن صلح و همکاری بعلت سرشت بشر بنوعی تعیین‌گرایی و ساختارگرایی معتقد است اما کنت والتز معتقد است که سوءظن و ناامنی در سیاست بین‌الملل از طبیعت انسان نشأت نمی‌گیرد بلکه عموماً به نظام فاقد اقتدار مرکزی مربوط می‌شود. براساس این تعارض می‌تواند حتی در شرایطی که بازیگران سوءنیتی نیز نسبت به یکدیگر نداشته باشند، ظهور پیدا کند (قوام، ۱۳۹۲: ۵۴). همچنین کنت والتز معتقد است که تئوری او سیستماتیک است چون ماهیتی مستقل برای ساختار نظام بین‌الملل قائل است. کنت والتز تأثیرگذار نهایی را ساختار نظام بین‌الملل می‌داند و تئوری‌های دیگر را همچون رویکردهای اقتصادی نظریات امپریالیسم را که اقتصاد را زیربنا می‌دانند و رئالیست‌های سنتی را که صرفاً بر فرد و طبیعت او تأکید دارند را تقلیل‌گرا می‌خواند (Waltz, 1979: 66).

در رئالیسم نوکلاسیک رفتار سیاست‌خارجی مرکز توجه است و همانند ادعای نورئالیست‌ها نمی‌توان سیاست خارجی را تنها از شرایط سیستمی مشتق دانست. واقع‌گرایی نوکلاسیک که از آن به رئالیسم اصلاح‌شده یا تعدیل‌شده نیز یاد می‌شود، اغلب مفاهیم و اصول نوواقع‌گرایی را می‌پذیرد، اما با این حال متغیرهای جدیدی را نیز به این نظریه اضافه می‌کند. این نظریه نیز به اهمیت منازعه و آنارشی در سیاست بین‌الملل ادغان می‌کند، اما آنارشی را بعنوان شرایط آسان‌گیرانه تلقی می‌کند. رئالیسم نوکلاسیک معتقد است که آنارشی و توزیع قدرت به تنهایی نمی‌تواند رفتار جست‌وجوی قدرت یک دولت را تبیین کند. این نظریه برخلاف واقع‌گرایی ساختاری در وهله اول به تبیین سیاست خارجی و تصمیمات یک دولت خاص علاقه‌مند است و سعی دارد تمایل به قدرت را براساس آمیزه‌ای از سطوح فردی یا کارگزاری و ساختاری توضیح دهد (Schmidt, 2005: 542-543).

رئالیسم نوکلاسیک استدلال می‌کند که وسعت و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله اول با قدرت مادی نسبی آن هدایت می‌شود، اما تأثیر توانمندی‌های مادی بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است. چرا که فشارهای سیستمی باید از طریق متغیرهای میانجی سطح واحد مانند درک تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت ترجمه شود. بر این اساس رهبران و تصمیم‌سازان یک کشور در طراحی استراتژی‌های کلان سیاست خارجی در یک بازی دوسطحی درگیر هستند. از یک سو آنها باید به محیط خارجی واکنش نشان دهند و از سوی دیگر آنها باید منابعی را از جامعه داخلی استخراج و بسیج کنند، از طریق نهادهای داخلی موجود کار کنند و حمایت گروه‌های اصلی را کسب کنند.

بر همین اساس، رژیم‌هایی که نتوانند بصورت دائمی واکنش مناسبی در قبال عوامل سیستمی داشته باشند، بقای دولت‌های خود را در معرض خطر قرار می‌دهند (Lobel, 2009: 5-7). برخلاف نظریه‌های رئالیسم کلاسیک و رئالیسم ساختارگرا که بترتیب بر ماهیت بشر و ویژگی‌های دولت و عوامل سیستمی بعنوان متغیرهای مستقل اصلی تعیین‌کننده و سیاست خارجی بعنوان متغیر وابسته تأکید دارند، رئالیسم نوکلاسیک سعی می‌کند تا در تبیین سیاست خارجی به هر دو مؤلفه‌های داخلی و عوامل سیستمی توجه کند.

ب- سیاست خارجی روسیه دوران ملی‌گرایان

سیاست خارجی کشورها عرصه‌ای متغیر است که به تبع نوع رژیم و نگرش‌های حاکمان، قالب‌ها و شکل‌های گوناگون به خود می‌گیرد. موفقیت یا عدم موفقیت یک نوع نگرش در تداوم یا عدم تداوم آن نگرش در سیاست خارجی نقشی تعیین‌کننده دارد. تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، موجب تحولی بنیادین در سیاست خارجی میراث‌دار بزرگ آن یعنی روسیه شد. درحالی‌که در فضای دوقطبی دوران جنگ سرد، رقابت و خصومت و نفی کامل ایدئولوژیک میان غرب و شرق حاکم بود، نخبگانی که بلافاصله بعد از جنگ سرد روی کار آمدند نگرشی کاملاً غرب‌گرایانه داشتند. البته این نگرش در سیاست خارجی روسیه بدلیل محدودیت‌ها و ناکارآمدی‌هایی که داشت نتوانست برای دوره‌ای طولانی دوام بیاورد. با به قدرت رسیدن ملی‌گرایان، سیاست خارجی روسیه دچار تحولات مهمی شد.

زمینه‌های به قدرت رسیدن ملی‌گرایان در روسیه

عدم توفیق سیاست زاپادنیکی^{۲۱} و تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای سلطه یک جانبه بر جهان و تبدیل روسیه به یک قدرت درجه دوم و تابع خود، اعتراضات داخلی در روسیه را گسترش بخشید. نتایج انتخابات پارلمانی دسامبر سال ۱۹۹۳ و پیروزی راست‌گرایان افراطی به رهبری ولادیمیر ژیرینوفسکی^{۲۲} نیز در راستا باید مورد توجه قرار گیرد. انتقاد از سیاست‌های روسیه در بالکان و عدم حمایت جدی از صرب‌های بوسنی، لغو فروش موتورهای موشکی به هند به واسطه فشارهای ایالات متحده آمریکا، تصمیم ناتو برای گسترش به سوی شرق، از جمله عواملی بود که در میان هواداران غرب در روسیه شکاف بوجود آورد (کولایی، ۱۳۷۴: ۷۶). به این ترتیب از سال ۱۹۹۴ با تضعیف نگرش غرب‌گرا، نگرش جدیدی در روسیه تقویت شد که تلاش داشت موقعیت روسیه را در نظام بین‌الملل بعنوان یک قدرت بزرگ احیا کند. نگرشی که نگاه خود را به چند قرن شکوه و قدرت روسیه و بویژه دوران جنگ سرد معطوف کرده بود که روسیه نقش تعیین‌کننده در نظام بین‌الملل داشت.

²¹ Zapadnyky

²² Vladimir Zhyrynvfsky

دولت‌گرایان با توجه به ویژگی‌های ژئوپولیتیکی روسیه، ایده قدرت بزرگ را مطرح ساختند. از دیدگاه دولت‌گرایان همکاری روسیه با غرب و ایالات متحده آمریکا نباید با فراموش کردن منافع ملی آن همراه باشد. در تبیین عوامل توجه به این نگرش باید به تداوم مشکلات اقتصادی و عدم‌ارائه کمک‌های جدی غرب برای رفع آن نیز اشاره داشت (همان، ۷۸-۷۶). جنگ در چین نیز بر تیرگی روابط روسیه و غرب افزود و بدبینی نسبت به گسترش هنجارهای دموکراتیک و غربی را در روسیه مورد تردید قرار داد. به این ترتیب در پی مجموعه‌ای از وقایع و تحولات در روابط روسیه با غرب و جمهوری‌های پیرامون آن، منافع ژئوپولیتیکی و استراتژیکی روسیه بر تمایلات آرمان‌گرایانه در سیاست خارجی این کشور برتری یافت (واعظی، ۱۳۸۶).

گسترش ناتو به شرق و لغو پیمان ضد موشک بالستیک^{۲۳} توسط ایالات متحده آمریکا دو مقوله‌ی مهمی بودند که روسیه را ناگزیر کرد بجای آنکه توسعه امنیت ملی روسیه را از طریق مشارکت در امنیت بین‌المللی دنبال کند، بصورت فردی در پی تامین منافع و امنیت ملی خود برآید. از این‌رو دومین دکترین نظامی جدید روسیه در ۲۱ آوریل سال ۲۰۰۰ منتشر شد. در این دکترین که صرفاً جنبه تدافعی داشت، روسیه پذیرفته بود که با تهدیدات جدی مواجه شده و باید در مقابل این تهدیدات ایستادگی کند. بر این اساس اتکاء به ایده همکاری با غرب دیگر نمی‌توانست مشکل امنیت ملی روسیه را حل نماید.

در این سند، تهدیدات امنیت ملی روسیه در سه شکل تهدیدات اصلی امنیت نظامی، تهدیدات خارجی اساسی و تهدیدات اساسی داخلی به تفصیل شمارش شده‌اند. بر این اساس علی‌رغم آنکه روسیه با تهدید صریحی در امنیت ملی خود مواجه نمی‌باشد، اما مجموعه‌ای از تهدیدات خارجی و داخلی وجود دارند که امنیت ملی روسیه را به مخاطره می‌اندازند. از جمله این تهدیدات می‌توان به ادعاهای ارضی علیه روسیه، ادعاهایی درباره مسائل داخلی روسیه، نادیده گرفتن (یا نقض) منافع روسیه در حل مسائل امنیت بین‌المللی، مخالفت با تقویت روسیه بعنوان یکی از مراکز با نفوذ جهان چندقطبی، منازعات مسلحانه و درگیری‌های موجود در نزدیکی مرزهای روسیه و متحدان آن، ایجاد گروه‌ها و تشکیلات جدید در نیروهای نظامی برای برهم زدن توازن موجود بین نیروهای نظامی روسیه و متحدان آن در مقابل نیروهای نظامی خارجی، ایجاد بلوک‌ها و اتحادیه‌های نظامی علیه امنیت نظامی روسیه و متحدان آن، لشکرکشی نیروهای خارجی (بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل) به خاک کشورهای مجاور و دوست، تجهیزات پشتیبانی و آموزش گروه‌ها و واحدهای مسلح بوسیله برخی از کشورها برای استقرار آنها در خاک روسیه یا متحدان آن جهت انجام عملیات نظامی، حمله مسلحانه به تأسیسات نظامی روسیه مستقر در خاک دولت‌های خارجی و نیز به تأسیسات مستقر در مرزهای روسیه و متحدان آن، هدف‌گیری و تضعیف فعالیت سیستم‌های کنترل و فرماندگی نظامی روسیه، عملیات خصمانه (اطلاعاتی، روانی و غیره) علیه روسیه و متحدان آن، تبعیض علیه حقوق، آزادی و منافع قانونی شهروندان روسی در خارج از کشور و سرکوب آنها و همچنین تروریسم اشاره نمود (جیوتسنا بکشی، ۱۳۸۰: ۵۰-۳۷).

ج- تحولات صورت گرفته در دوران ملی‌گرایان

با تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن جنگ سرد سیاست خارجی روسیه دچار تغییرات شگرفی شد. در دوران غرب‌گرایان روس‌ها دچار احساس یأس و ناامیدی شدند و خواهان بازگشت به دوران شکوه امپراطوری روسیه را در سر می‌پروراندند در نتیجه زمینه برای به قدرت رسیدن ملی‌گرایان هموار شد. ملی‌گرایان برای تثبیت قدرت خود شروع به تحولاتی در عرصه سیاست خارجی خود گرفتند.

محوریت رئیس‌جمهور و حرکت به سوی اقتدارگرایی

برغم درگیر بودن عوامل و بازیگران مختلف در روند تدوین سیاست خارجی روسیه، نهاد ریاست جمهوری و خصوصاً گروه معدودی از مشاوران و دستیاران نزدیک به رئیس‌جمهور مهمترین بازیگران در عرصه ترسیم و تنظیم سیاست‌های اصلی خارجی روسیه بشمار می‌آیند. بر این اساس، شناخت ماهیت و پایگاه فکری افراد و چهره‌های نزدیک به رئیس‌جمهور، کلید فهم سیاست خارجی این کشور می‌باشد (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

نقش ممتاز این نهاد در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از دو جهت قابل شناسایی است. نخست، قانون اساسی روسیه مصوب سال ۱۹۹۳، به صراحت بر نقش رئیس‌جمهور در این زمینه تأکید دارد. بند (۳) از ماده (۸۰) این قانون آشکارا تصریح می‌نماید که رئیس‌جمهور موظف است تا «خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین نماید». بند (۴) از همین ماده اذعان می‌دارد که رئیس‌جمهور «نماینده فدراسیون روسیه در داخل و خارج از کشور می‌باشد». همچنین براساس این قانون اساسی، رئیس‌جمهور، رهبری سیاست خارجی روسیه را بر عهده داشته (ماده ۸۶ الف)، مذاکرات بین‌المللی را هدایت نموده، معاهدات بین‌المللی را امضا نموده (ماده ۸۶ ب) اسباب تصویب این معاهدات را در اختیار داشته (ماده ۸۶ س) و احکام دیپلماتیک مربوط به استوارنامه را نیز دریافت می‌نماید (ماده ۸۶ د) علاوه بر این، رئیس‌جمهور، موظف است اعضای شورای امنیت کشور را تعیین نموده، ریاست جلسات آن را بر عهده داشته و ارزیاب نهایی رهنامه‌های سیاست خارجی، امنیت ملی و نظامی روسیه نیز باشد. همچنین نه تنها رئیس‌جمهور پس از مشورت با پارلمان، سفرای روسیه را تعیین می‌نماید بلکه می‌تواند اعضای هیأت دولت را بویژه آن عده که مستقیماً مرتبط با سیاست خارجی هستند، عزل و یا نصب کند. افزون بر این، براساس بند (۱) از ماده ۱۱۴ قانون اساسی روسیه، اختیارات دولت در عرصه سیاست خارجی تنها محدود به اجرای تدابیر لازم جهت تحقق اهداف سیاست خارجی این کشور می‌باشد. به بیان دیگر، دولت اختیاری جز اجرای سیاست‌های تعیین شده از سوی رئیس‌جمهور را ندارد.

این موضوع پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین بیشتر ملموس بوده است. در حال حاضر سکوت در مقابل اقدامات وی کمترین اقدام و حمایت و تشویق، معمول‌ترین واکنش

نهادهای دولتی به سیاست خارجی او است. به باور عمده تحلیل‌گران و آگاهان سیاست خارجی روسیه، ولادیمیر پوتین اولین و مهم‌ترین چهره متنفذ و تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور می‌باشد. در همین رابطه، دیمیتری واسلیف^{۲۴} بر این باور است که «نیروی اصلی هدایت‌کننده سیاست خارجی روسیه قائم به انگیزه‌ها و اهداف ولادیمیر پوتین است» (همان، ۱۴۸).

ورود مردان امنیتی به قلمرو سیاست خارجی

در کنار متمرکز شدن روند تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی روسیه توسط نهاد ریاست جمهوری این کشور، جریان مکمل دیگری نیز در این حوزه بوقوع پیوست که منظور از آن ورود طیف نوینی از تصمیم‌گیرندگان با پایگاه اجتماعی و نظام فکری مشخص و متمایز به عرصه سیاستگذاری خارجی بود. از نظر پیتر روتلند^{۲۵}، با آغاز دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، سیاست خارجی این کشور در اختیار «مردان امنیتی» قرار گرفت. به لحاظ بافت هویتی، این عده شامل کسانی بودند که پیش‌تر در سرویس امنیت و ضداطلاعات شوروی^{۲۶} فعالیت نموده و پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در ساختارهای جدید اطلاعاتی و امنیتی کشور یعنی دو سرویس امنیت فدرال و ضداطلاعات خارجی جذب‌گردیدند. بوبولو^{۲۷} با توجه به این مسئله، معتقد است که با ورود این طیف از افراد به ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی، ماهیت تصمیم‌ها و بطور کلی نگرش کرملین نسبت به موضوعات بین‌المللی امنیتی‌تر شده است (همان، ۱۶۱-۱۵۹).

طرح‌ریزی‌های نظامی گسترده‌تر

اولین بار بعد از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ نخبگان دولتی و نظامیان همراه با مقامات روسیه اقدام به انتشار اولین دکترین نظامی کردند. در آن سند معنای دشمن دائمی از نگاه روسیه خارج و معنای امنیت سرزمینی در اولویت قرار گرفت و ارزش حمایت از کشورهای همکار و همسو کم‌رنگ شده بود (اطلاعات ۹۳/۱۰/۰۷) در واقع این استراتژی نگاه به غرب بود که موفق شد و رفته‌رفته با نفوذ نظامیان بعد از سال ۱۹۹۳ این نگاه تعدیل شد و به استراتژی "نگاه به شرق" بویژه در مسایل نظامی-امنیتی میل پیدا کرد. بعبارت دیگر، روسیه در تلاش بود آنچه را که دارد، از دست ندهد و در حاشیه قدرت جهانی قرار نگیرد (سعیدآبادی، ۱۳۸۹).

بطور مشخص در سال ۱۹۹۴ روسیه عضویت در طرح مشارکت برای صلح ناتو را پذیرفت. طرح مشارکت برای صلح ناتو طرحی است که در آن کشورهای دیگر حتی کشورهایی که رقیب ناتو بودند، همکاری‌های نظامی، امنیتی، مانورهای آزمایشی و امنیتی و لجستیکی را می‌پذیرند. این همکاری در سال ۱۹۹۴ به معنای پایان چالش بین

²⁴ .Dmitry Vaslyf

²⁵ .Peter Rvtlnd

²⁶ .The Soviet Counter-Intelligence and Security Service

²⁷ .Bvblv

روسیه و ناتو بود. بعد از آن روس‌ها حتی در مانور مشترک با ناتو شرکت کردند و رابطه اطلاعاتی بین روسیه و ناتو شکل گرفت. این روابط ادامه پیدا کرد تا اینکه ناتو وارد مناطقی می‌شود که حریم و حوزه‌ی راهبردی نظامی و حریم مرزی روسیه به حساب می‌آید و برای اولین بار روس‌ها از آمریکا و ناتو بطور جدی بعنوان دشمن یاد می‌کنند و برای این موضوع دکترین نظامی تدوین می‌کنند (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۳).

در دکترین سال ۲۰۰۰ برای اولین بار ادبیات "خطر" در دکترین ۱۹۹۲ را گسترش دادند و برای روسیه "تهدیدات" آب‌وهوایی و "نگرانی" از درگیری‌های ژئوپلیتیکی را یادآور شدند. ادبیات مخالفت با نظام تک‌قطبی در جهان از اهمیت بیشتر برخوردار گردید (اطلاعات ۹۳/۱۰/۰۷). در این دکترین تقویت روند همگرایی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع^{۲۸}، گسترش روابط دوجانبه و همه‌جانبه با کشورهای عضو و برنامه توسعه آن تا سال ۲۰۰۵ مورد تأکید قرار گرفت.

در روز دوم اکتبر سال ۲۰۰۳، وزارت دفاع روسیه طرحی را برای توسعه نیروهای نظامی آن کشور منتشر کرد. این سند ۷۳ صفحه‌ای که توسط سرگئی ایوانف^{۲۹}، وزیر دفاع روسیه ارائه شده بود، برغم آنکه تفاوت شدیدی با دکترین نظامی سال ۲۰۰۰ روسیه نداشت، اما از بسیاری جهات آن را به روز کرده بود. بر این اساس درحالی‌که دکترین نظامی روسیه در سال ۲۰۰۰، نتیجه توجه روسیه به گسترش ناتو بود، طرح جدید نشان دهنده‌ی تمرکز روسیه بر تروریسم و سایر تهدیدات «امنیتی نرم» بود و آرزوی این کشور بر کنترل عصر پسا شوروی را از نو احیاء می‌کرد. این طرح همچنین بر التزام روسیه به تبدیل ارتش خود به یک نیروی حرفه‌ای که بتواند در جنگ‌های نامتقارن بجنگد، تأکید می‌نمود. در طرح توسعه نیروهای نظامی روسیه، تأکید جدیدی بر کاربرد نیروی نظامی بمنظور دفاع از منافع اقتصادی روسیه در خارج و نیز حمایت از اقلیت‌های روسی زبان در کشورهای عضو جامعه کشورهای مستقل همسود، صورت گرفته بود (صباغیان، ۱۳۸۲: ۴۶).

در تاریخ پنج فوریه سال ۲۰۱۰، دمیتري مدودف رئیس‌جمهور روسیه، دکترین جدید نظامی این کشور و قوانین مربوط به تلاش‌های دولت روسیه در زمینه حفظ بازدارندگی هسته‌ای تا سال ۲۰۲۰ را مورد تأیید قرار داد. دکترین ۲۰۱۰ روسیه با توجه به تهدیدات نظامی در جهان، احتمال بروز مناقشات نظامی با تکیه بر قدرت هسته‌ای روسیه و امکان استفاده از آن برای مقابله با متجاوزان تکمیل شده بود. نیکلا پاتروشیف^{۳۰} دبیر شورای امنیت روسیه با اشاره به اینکه دکترین ۲۰۱۰ روسیه تهدیدی برای سایر کشورها محسوب نمی‌شود، در عین حال یادآور شده که روسیه خواستار جهان بدون سلاح هسته‌ای است، ولی برای این منظور لازم است نه تنها روسیه و ایالات متحده آمریکا از سلاح‌های هسته‌ای چشم‌پوشی کنند، بلکه سایر کشورهای عضو باشگاه هسته‌ای هم از این الگو پیروی کنند.

²⁸ Commonwealth of Independent States

²⁹ Sergei Ivanov

³⁰ Nicolas Patrshy

علاوه بر این در دکتترین ۲۰۱۰ روسیه، تهدیدات نظامی جهانی همچون مبارزه بر سر سوخت، انرژی و سایر منابع طبیعی با استفاده از نیروهای مسلح، گسترش ناتو، گسترش سلاح کشتار جمعی، از جمله سلاح‌های هسته‌ای و تروریسم بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این دکتترین بر این مسأله تأکید شده است که مهم‌ترین وظیفه روسیه جلوگیری و قدرت بازدارندگی در مقابل بروز هر نوع مناقشه نظامی است. همچنین در این سند آمده است که روسیه استفاده از نیروهای نظامی بمنظور پاسخگویی به اقدامات تجاوزکارانه در قبال خود یا متحدان خویش و همچنین با هدف حفظ یا احیای صلح براساس تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر ساختارهای امنیت بین‌المللی را قانونی می‌داند.

با توجه به این که در دو سال گذشته روسیه با مسئله اوکراین مواجه بوده و مهم‌ترین نگرانی مسکو در اوکراین، عضویت احتمالی اوکراین در ناتو بوده است. در پی اعلام لغو موضع بی‌طرفی پارلمان اوکراین که با اکثریت مطلق نمایندگان پذیرفته شد و اعلام آمادگی آن برای پیوستن به ناتو و با توجه به اینکه موضوع گسترش به شرق و نزدیکی به مرزهای روسیه مهم‌ترین مسئله‌ای است که طی دو سال اخیر از سوی سران ناتو و کشورهای غربی و با توجه به تحریم‌های صورت گرفته علیه کرملین، روسیه دکتترین جدید نظامی خود را در ۲۹ صفحه اعلام نمود. در این دکتترین جدید، ناتو و ایالات متحده آمریکا بعنوان دشمن شماره یک روسیه معرفی شدند که در این بین واکنش مقامات آمریکایی، ناتو و اوکراینی را به همراه داشته است (دلیران چاپشلو، ۱۳۹۳).

در این دکتترین نظامی آمده که روسیه می‌تواند به تلافی استفاده از سلاح هسته‌ای یا سلاح‌های متعارف که تهدیدی علیه این کشور باشد، علیه موجودیت روسیه یا متحدین آن باشد، از سلاح هسته‌ای خود استفاده کند. این دکتترین برای اولین بار به این نکته اشاره کرد که روسیه می‌تواند بعنوان عاملی بازدارنده از سلاح‌های استراتژیک استفاده کند، بدون این که اشاره کند چگونه و چه زمانی روسیه از این سلاح‌ها بهره خواهد گرفت. (مهر نیوز، ۹۳/۱۰/۰۶) در این سند همچنین یادآور شده است تصمیم در مورد استفاده از سلاح اتمی در روسیه را رئیس‌جمهوری این کشور می‌تواند بگیرد. در این دکتترین مفاد استفاده از تسلیحات اتمی همانند مفاد دکتترین پیشین در سال ۲۰۱۰ است؛ نمونه‌های تسلیحات متعارف دقیق، موشک‌های زمین‌به‌زمین، موشک‌های کروزر زیردریایی‌ها، بمب‌های رهگیر و حملات توپخانه‌ای است. همچنین از تحولات اوکراین، وقایع شمال آفریقا، سوریه، عراق و افغانستان بعنوان تهدیدهای تازه یاد شده است (اسلام تایمز، ۹۳/۱۰/۰۷).

یکی از وظایف اصلی ارتش روسیه تأمین منافع ملی این کشور در قطب‌شمال خواهد بود. قطب‌شمال منطقه‌ای استراتژیک برای تأمین انرژی آینده روسیه بشمار می‌آید و این کشور از جمله با آمریکا و کانادا بر سر این موضوع اختلاف دارد.

براساس نسخه جدید دکتترین نظامی، احتمال حمله گسترده نظامی به خاک فدراسیون روسیه کاهش یافته است، ولی در برخی جهت‌گیری‌ها، تهدیدات نظامی علیه روسیه افزایش یافته است که از اصلی‌ترین خطرات، تروریسم و اقدامات برخی افراد و سازمان‌ها ذکر شده است که هدف آن‌ها بصورت آشکار یا پنهان، به سمت آسیب رساندن به استقلال، تمامیت ارضی و نقض وحدت ملی در روسیه جهت‌گیری شده است.

طبق دکترین جدید نظامی، برغم کاهش احتمال بروز حمله گسترده نظامی به روسیه، برخی تهدیدات نظامی علیه این کشور افزایش یافته است که شامل استقرار سامانه‌های دفاع ضد موشکی آمریکا، تحقق دکترین حمله جهانی و طرح‌های مربوط به استقرار سلاح در فضا می‌شود.

دکترین نظامی روسیه همچنین افزایش توان بالقوه نظامی ناتو و بی‌ثباتی اوضاع در برخی مناطق جهان را یک تهدید نظامی برای این کشور ارزیابی کرده است و در عین حال بعنوان اقدامات بازدارنده و حفاظت‌کننده از منافع ملی روسیه به گسترش همکاری‌ها با کشورهای دوست، از جمله در چهارچوب گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی)، سازمان پیمان امنیت جمعی، جامعه کشورهای متحدالمنافع، سازمان همکاری‌های شانگهای و سازمان امنیت و همکاری اروپا و همچنین مشارکت راهبردی با دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی اشاره شده است.

در دکترین نظامی روسیه از چند خطر سخن به میان آید که یکی از آن‌ها سامانه موشک‌های استراتژیک ضدبالیستیک است. روسیه می‌گوید استقرار آن‌ها تعادل اتمی جهان را برهم می‌زند. در دکترین روسیه به خطر بی‌ثباتی در کشورهای هم‌مرز یا متحد با روسیه و احتمال پیاده کردن قوا در این کشورها نیز اشاره شده است. (جام نیوز، ۹۳/۱۰/۰۷) بنظر می‌رسد یورواسیاگرایان روسی نقش اساسی در تهیه سند دکترین نظامی ۲۰۱۴ روسیه داشته‌اند (دیپلماسی ایرانی، ۹۳/۱۰/۱۳).

روح دکترین نظامی جدید روسیه پذیرش جنگ‌های نیابتی در مناطق مختلف است. ما مصادیق این جنگ‌های نیابتی را در سوریه، کریمه، عراق، لبنان و حتی بخش‌هایی از جهان عرب شاهدیم. روس‌ها اشاره کرده‌اند که در جنگ‌های نیابتی بدون موضع نیستند بلکه موضع دارند. در واقع روس‌ها در این موضوع حق مداخله را برای خود قائل هستند. این دکترین پیام خوبی برای طرفداران صلح در دنیا نیست چرا که وقفه‌ی جدی در اجرای پیمان‌های سالت یک و دو (یعنی پیمان‌هایی که بین روسیه و آمریکا برای خلع سلاح‌های کشتار جمعی بسته شد) ایجاد خواهد کرد. گرچه هنوز این دو کشور خلع سلاح‌های خطرناکی مثل سلاح‌های شیمیایی را انجام نداده‌اند و این به معنای حفظ، توسعه و حتی دقیق‌سازی چنین سلاح‌هایی است (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۳).

گسترش مواجهه با مقابل غرب

بهرحال با توجه به این اسناد آنچه که بیش از همه در سیاست خارجی روسیه پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی دیده می‌شود، رویکردهای متناقض در دوره‌های مختلف است. دوره ولادیمیر پوتین ابتدا با نگاهی بدبینانه نسبت به غرب شروع شد و با حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ نگاه خوش‌بینانه و در واقع دوستی با غرب جایگزین آن دیدگاه همیشگی منفی شد؛ اما این رویکرد هم چندان دوام نیاورد. در جنگ عراق، روسیه با ایالات متحده آمریکا همراهی نکرد. ولادیمیر پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ به

شدت در مقابل غرب و ایالات متحده آمریکا موضع‌گیری کرد. این امر باعث شد که بار دیگر روابط روسیه با ایالات متحده آمریکا سرد گردد و فاصله‌ها بیشتر شود. بدنبال آن روابط با اتحادیه اروپا نیز بطور محسوسی تیره شد. موضوعات مربوط به عراق، چین و اوکراین این روابط را وخیم‌تر کردند. همکاران غربی ولادیمیر پوتین از پذیرش او تردید داشتند.

این مسایل و همچنین رفتارهای دولت‌های غربی با دولت روسیه موجبات دل‌سردی و ناراحتی ولادیمیر پوتین از دولت‌های غربی را فراهم آورد. سخنان وی، بعد از حمله به مدرسه بسلان ۱ در سپتامبر سال ۲۰۰۴ نشان داد که او هنوز به همتایان غربی خود اعتماد چندانی ندارد و آنها را متهم به این کرد که خواهان یک روسیه ضعیف‌تر هستند و از اسلام‌گراها و جدایی‌طلبان برای این هدف بعنوان یک وسیله استفاده می‌کنند. لذا بار دیگر جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه تغییر یافت. ولادیمیر پوتین با سپر دفاع موشکی ایالات متحده آمریکا مخالفت کرد، انتقادات از غرب و ایالات متحده آمریکا افزایش یافت بنوعی که برخی جنگ سرد جدید^{۳۱} را مطرح کردند (عمادی، ۱۳۹۰: ۱۵۴-۱۵۳).

د- سیاست خارجی ملی‌گرایان در قبال بحران اوکراین

در سال ۱۹۵۴ مسکو به مناسبت سیصدمین سالروز پیوستن اوکراین به امپراتوری روسیه، کریمه را بعنوان هدیه به جمهوری اوکراین واگذار کرد که یک حرکت نمادین توصیف شده است (Arutunyan, 2014). پس از استقلال اوکراین در سال ۱۹۹۱ نیز کریمه بخشی از کشور مستقل اوکراین محسوب می‌شد اما در بحران سال ۲۰۱۴ کریمه، مقامات این منطقه با حمایت نیروهای نظامی روسیه خواستار جدایی از اوکراین شدند. در ۱۱ مارس سال ۲۰۱۴ اعلامیه استقلال کریمه و سواستوپل منتشر شد و پنج روز بعد یک همه‌پرسی از مردم کریمه برای پیوستن به روسیه برگزار گردید (RT News, 17 Mar, 2014). مسئولان کریمه روز ۱۶ مارس منطقه خودمختار خود را جمهوری کریمه اعلام کردند و همچنین از سازمان ملل خواستند تا آن را بعنوان یک کشور مستقل و خودمختار به رسمیت بشناسد. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری روسیه نیز در حکمی به رسمیت شناخته شدن استقلال شبه‌جزیره کریمه را امضا کرد.

یک روز پس از به رسمیت شناختن استقلال کریمه توسط ولادیمیر پوتین، وی رسماً توافقنامه الحاق شبه‌جزیره کریمه به روسیه را امضا و تأیید کرد. کاخ کرملین روسیه با انتشار سندی اعلام کرد رئیس‌جمهور روسیه از دولت و پارلمان این کشور خواست چنین توافقنامه‌ای را به تصویب برسانند و تأیید چنین توافقنامه‌ای را بجا و مناسب خواند. در ۲۰ مارس مجلس نمایندگان روسیه نیز، با پیوستن جمهوری کریمه به روسیه موافقت کرد. بدنبال آن در روز جمعه، ۲۱ مارس سال ۲۰۱۴، ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور وقت روسیه، مصوبه پارلمان روسیه در مورد الحاق شبه‌جزیره کریمه به خاک این کشور را امضا کرد و به این ترتیب، این مصوبه از نظر قوانین روسیه رسمیت یافت (خبر آنلاین،

³¹ .New Cold War

۹۳/۰۴/۲۸). در ادامه تلاش می‌شود سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین در چهارچوب محورهای رئالیسم نئوکلاسیک مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

احساس ناامنی در پرتو آنارشی

از همان آغاز شکل‌گیری روسیه، این جغرافیا با تهاجم از جنوب و بویژه از سمت مناطق غربی روبه‌رو بود. این واقعیت تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به حس ناامنی تاریخی در میان روس‌ها داشته است. همین آگاهی به ناامنی تاریخی موجب شده است که روس‌ها برای توسعه ارضی جایگاه استراتژیک ویژه‌ای در نظر بگیرند و براساس همین منطق بوده است که روس‌ها اقدامات توسعه‌طلبانه خود را دارای ماهیت تدافعی عنوان کرده و آن را فاقد الزامات تهاجمی می‌دانند (دهشیار، ۱۳۹۳: ۸۶). علاوه بر این بنظر می‌رسد سیاست خارجی روسیه تحت رهبری دیمیتری مدودف نیز مبتنی بر اصولی نظیر پسایدنولوژی‌گرایی، تجاری کردن و امنیتی کردن روابط بین‌المللی و منطقه‌ای در چهارچوب نمایش قدرت باشد. این سیاست معلول چند عامل مهم است. نخست آنکه مقامات کرملین به درکی درست و جدی از رقابت سیاسی و اقتصادی میان ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه رسیده‌اند. آنها بخوبی می‌دانند که مخالفت با کوشش‌های روسیه بمنظور افزایش نفوذ در حوزه‌های پساکمونستی از طریق دولت‌های کشورهای مجاور و بازیگران و نهادهای خارجی طی سال‌های اخیر گسترش یافته است. بر این اساس کاهش نقش روسیه بعنوان شریک مسلط بر سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی همسایگان خود تا حد زیادی از همین تلاش قدرت‌های دیگر ناشی می‌شود. در نتیجه روس‌ها دریافته‌اند که برای همگرایی با همسایگان خود باید به ارائه یک طرح نوین و جامع بپردازند. در غیر این صورت روسیه توان رقابت با ایده‌ی همگرایی اروپایی را از دست خواهد داد.

با توجه به این نکات، رئالیسم روسی نمی‌تواند در قبال برخی از مسائل نظاره‌گر باشد و یا با آنها بنوعی کنار بیاید. یکی از این مسائل، گسترش ناتو به شرق است. طی سال‌های گذشته، روس‌ها همواره نگرانی خود را از گسترش ناتو به شرق و بخصوص عضویت اوکراین در این اتحادیه‌ی نظامی - امنیتی ابراز داشته‌اند. مسئله‌ی دیگری که بخصوص طی چند سال اخیر ذهن روس‌ها را به خود مشغول کرده بود، استقرار سامانه دفاع موشکی در اروپای شرقی است. این احساس ناامنی منجر به آن شده است که روسیه تحمل تغییرات در ساختار سیاسی اوکراین را نداشته باشد.

قدرت نظامی به مصداق اولویت

از آغاز سال ۲۰۰۷ تاکنون در روسیه بیش از هر زمان دیگری در دوران پساشوروی، نظامیان به خودنمایی در عرصه سیاست پرداخته‌اند. جهت‌گیری‌های اخیر روسیه حکایت از تغییراتی نسبت به گذشته دارد. سخنرانی تند ولادیمیر پوتین در

چهل و سومین اجلاس امنیتی مونیخ، واکنش مقامات روسی به سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی، تعلیق عضویت روسیه در پیمان نیروهای متعارف اروپا (سی اف ای)^{۳۲}، اخراج دیپلمات‌های انگلیسی در تلافی اقدام انگلیس، رقابت با ایالات متحده آمریکا بر سر قطب‌شمال و اعلام شروع بکار ناوگان هواپیمایی قاره‌پیمای روسی، همگی نشان از سیاست جدید روسیه در قبال تحولات جهانی دارد. برخی این تحولات را چه در داخل و چه در خارج به وضعیت جنگ سرد جدید تعبیر می‌کنند. (واعظی، ۱۳۸۶)

نهادهای بین‌المللی کم‌اهمیت

واقع‌گرایان کلاسیک بر نقش حاشیه‌ای و غیرمستقل نهادها و سازمان‌های بین‌المللی تأکید می‌کنند. آنان بر این باورند که سازمان‌ها یا ناتوانند و یا عاملی در دست قدرت‌های دیگر. از ابتدای شکل‌گیری بحران در کریمه، تلاش‌های زیادی از سوی نهادهای بین‌المللی بویژه اتحادیه اروپا برای پایان دادن به بحران اوکراین صورت گرفته است. در این میان رامحل‌هایی نیز از سوی سازمان ملل ارائه شده است. اما روسیه به هیچ یک از این رامحل‌ها توجهی نکرده و بدون در نظر گرفتن عواقب بعدی، به افزایش درگیری‌ها در شرق اوکراین دامن می‌زند.

نتیجه‌گیری

در بررسی اصول حاکم بر رفتار سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین که عموماً از واقعیت‌های موجود در نظام بین‌الملل و محیط پیرامون روسیه ناشی می‌شوند، در می‌یابیم که رابطه‌ی محکم و معناداری میان اصول رئالیسم کلاسیک و دکترین‌های این کشور وجود دارد. بر این اساس روسیه تلاش می‌کند با ایفای نقش مؤثرتر در معادلات جهانی، از نظر استراتژیکی نیز مستقل عمل نماید. به همین سبب نیز طی سال‌های گذشته، سیاست خارجی روسیه نمایانگر استفاده از ابزار گوناگون جهت دستیابی به اهداف و مقاصد مسکو بوده است. رهبران کرملین بارها به ضرورت استفاده از منابع و روش‌های گوناگون قدرت جهت دستیابی به مقاصد خود اشاره نموده‌اند. در این راستا سومین دکترین نظامی روسیه نیز به منظور مقابله با تهدیدهای موجود در پیرامون امنیت و منافع ملی روسیه، طرح و تبیین شده است.

این دکترین فضا را برای اقدامات قاطع روسیه در مواقع بحرانی فراهم می‌کند. استفاده از تسلیحات اتمی، حفظ موازنه در منطقه و حفاظت از منافع مسکو حتی به بهای ورود نظامی به کشور اوکراین از جمله آموزه‌های دکترین مذکور است. بحران اوکراین و نقش‌آفرینی روسیه در کریمه نمودی از عینیت یافتن دکترین جدید روسیه است. سه موضوع کلیدی "احساس ناامنی در پرتو آنارشی"، "کم‌اهمیتی نهادهای بین‌المللی" و "قدرت نظامی به مصداق اولویت" که در رئالیسم کلاسیک و افکار توسییدید، نیکولو ماکیاولی،

32 Treaty on Conventional Forces Europe (CFE)

کارل فون کلازویتز، توماس هابز، لنوپولدرنک و فردریک ماینک به وضوح قابل مشاهده است در رفتار روسیه نسبت به حوادث اوکراین نیز ملموس و قابل رهگیری است.

فهرست منابع

الف. منابع فارسی:

۱. اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، "رنالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی"، **مجله راهبرد**، شماره ۵۶، پاییز.
۲. نصری، قدیر (۱۳۸۶)، "روش شناخت در مکتب نئورنالیسم"، **مجله مطالعات راهبردی**، شماره ۳۶، تابستان.
۳. جیوتسناکشی (۱۳۸۰)، "تداوم و تغییر در امنیت ملی و دکترین نظامی روسیه"، **نگاه (ویژنامه روسیه)**، مترجم علی بختیاری‌پور، سال دوم، شماره ۲۰، اسفند.
۴. دلیران‌چاپشلو، طاهره (۱۳۹۳)، "آمریکا و ناتو دشمنان اصلی روسیه در دکتترین ۲۰۱۴"، تحلیل ایران، ۱۳ دی، www.tahlileiran.ir/a/309.html
۵. دهشیار، حسین (۱۳۹۳)، "سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریز ناپذیری بحران"، **فصلنامه روابط خارجی**، سال ششم، شماره اول، بهار.
۶. سعیدآبادی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، "استراتژی روس‌ها؛ از فروپاشی شوروی تا بازسازی امپراطوری و آثار آن بر ایران"، **شفاف**، ۸۹/۰۶/۱۸، آنلاین: <http://www.shafaf.ir/fa/news/28216/>
۷. صباغیان، علی (۱۳۸۲)، "نگرش دکترین نظامی جدید روسیه به قفقاز و آسیای میانه"، روزنامه **همشهری دیپلماتیک**، شماره چهارم، نیمه اول دی.
۸. عمادی، رضا (۱۳۹۰)، "جایگاه شرق در سیاست خارجی روسیه جدید"، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۷۴، تابستان.
۹. فلاح‌پیشه، حشمت‌اله (۱۳۸۸/۰۸/۰۹)، "دکترین نظامی جدید روسیه پاسخی به تقابل غرب با مسکو است، خبرگزاری فارس: www.farsnews.com/newstext.php?nn=13931008001086
۱۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۹۲)، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران، سمت.
۱۱. _____ (۱۳۸۴)، **روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها**، چاپ اول، تهران، سمت.
۱۲. کولایی، الهه (۱۳۷۴)، "روسیه، غرب و ایران"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهاردهم، دوره دوم، شماره ۱۲، زمستان.
۱۳. کیانی، داود (۱۳۸۵)، "ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی روسیه"، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۴، تابستان.
۱۴. واعظی، محمود (۱۳۸۶)، "نمایش قدرت؛ تحلیل رفتار روسیه در قبال اقدامات ایالات متحده آمریکا: دلایل و فرضیه‌ها"، **روابط خارجی**، آنلاین، www.isrjournals.com/en/monograph/647-archive-special-articles-farsi-67.html
۱۵. "نقدی بر سخنرانی پوتین در نشست با سفیرش"، **خبر آنلاین**، ۹۳/۰۴/۲۸، آنلاین: www.khabaronline.ir/detail/365989/weblog/soleimani
۱۶. "مسکو ناتو را دشمن شماره یک خود معرفی کرد"، **مهر نیوز**، ۹۳/۱۰/۰۶، آنلاین: <http://www.mehrnews.com/news/2449619/>
۱۷. "اعلام دکترین جدید روسیه علیه ناتو: ناتو دشمن اصلی روسیه است"، **اسلام تایمز**، ۹۳/۱۰/۰۷، آنلاین: <http://islamtimes.org/fa/doc/article/428676/>

۱۸. "دکترین نظامی جدید روسیه: ناتو و اوکراین، مهمترین خطرها"، جام جم آنلاین،
<http://jamejonline.ir/online/1708572292057496322/>، آنلاین: ۹۳/۰۸/۱۵
۱۹. "ناتو و آمریکا، بزرگترین خطر در دکترین جدید نظامی روسیه"، اطلاعات، ۹۳/۱۰/۰۷،
www.ettelaat.com/etiran/?p=93282
۲۰. "جایگاه ناتو و آمریکا، در دکترین جدید نظامی روسیه"، جام نیوز، ۹۳/۱۰/۰۷،
jamnews.ir/detail/News/428509
۲۱. "رویارویی با ناتو در دکترین نظامی روسیه"، دیپلماسی ایرانی، ۹۳/۱۰/۱۳،
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/19424>

ب. منابع انگلیسی:

22. Arutunyan, Anna(2014), Russia testing the waters on Ukraine invasion", USA Today, Retrieved ,2 March, <https://www.rt.com/news/crimea-referendum-results-official-250/>
23. Lobel ,Steven E, Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro(ed)(2009), **Neoclassical Realism, The State, and Foreign Policy**. Cambridge University Press.
24. Mearsheimer, John, J(2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
25. Schmidt, Brian C., (2005), *Competing Realist Conceptions of Power*. **Millénium**, Vol. 33, No.3.
26. Waltz, Kenneth (2003), **Interview: Conversation with History**: Institute of International Studies. UC Berkeley.
27. Wohlforth, William C(., 2008), *Realism and Foreign Policy*, in **Foreign Policy: Theories Actors, Cases**, Edited by Steve Smith, Amelia Hadfield and Tim Dunne, Oxford University Press.
28. "Russia says Yanukovych asked for Russian troops", **Brampton Guardian**, **Mar 03, 201**
<https://www.bramptonguardian.com/news-story/4394231-russia-says-yanukovych-asked-for-russian-troops/>
29. "Crimea declares independence, seeks UN recognition", **RT News**, 17 Mar, 2014, <https://www.rt.com/news/crimea-referendum-results-official-250/>